



Metaphysics
University of Isfahan E-ISSN: [2476-3276](#)
Vol. 14, Issue 2, No. 34, autumn and winter 2022

(Research Paper)

Metaphysics of Light in the Thought of Saint Bonaventure

Bahman Zahed

Ph.D. Student in Department of Religions and Comparative Mysticism, Faculty of Theology,
University of Tehran
ba_zahedi@yahoo.com

Ghorban Elmi

Department of Religions and Comparative Mysticism, Faculty of Theology, University of Tehran
gelmi@ut.ac.ir

Bakhshali Ghanbari

Department of Philosophy, Religions, and Mysticism, Faculty of Literature and Humanities, Islamic
Azad University, Central Tehran Branch
bghanbari768@gmail.com

Mahmoud Sheikh

Department of Religions and Comparative Mysticism, Faculty of Theology, University of Tehran
ma.shaikh@ut.ac.ir

Abstract

The purpose of this study is to investigate the place of metaphysics of light in the thought of Saint Bonaventure. Bonaventure is one of the mystical philosophers of the thirteenth century who had many influences on later thinkers. How man achieves fixed and common truths is a fundamental issue that Saint Bonaventure has faced in epistemological discussions. He uses the theory of light to explain this issue. In this article, while proposing different views and approaches to Bonaventure's theory of light, an attempt has been made to examine issues related to the metaphysics of light. The results show that Saint Bonaventure uses light as an analogy to communicate with God and enjoy Him in life. A God-centered view that seeks to reconcile the philosophical search for truth with the ultimate truth of Christian revelation. Despite his influence on Aristotle's thought in the form of the physics of light, in the general synthesis of his thought, the use of Neoplatonic and Augustine's ideas and the metaphysics of light is evident. "Lux" and "lumen" are terms used by Bonaventure to describe the metaphysics of light. In his metaphysical thought, light is the most original form on which all other forms depend, and whatever it is, it is formed through the basic form of light.

Key words: Metaphysics, Augustine, Aristotle, Medieval, Light, Saint Bonaventure

Corresponding Author

This is an open access article under the CC-BY-NC-ND 4.0 License (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



[10.22108/MPH.2022.133563.1415](https://doi.org/10.22108/MPH.2022.133563.1415)





دوفصلنامه علمی متافیزیک

سال چهاردهم، شماره دوم (پیاپی ۳۴)، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، ص ۱۱۵-۱۳۳

تاریخ وصول: ۱۴۰۱/۲/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۷/۲۰

(مقاله پژوهشی)

متافیزیک نور در اندیشه قدیس بوناونتورا

بهن زاهدی: دانشجوی دکتری گروه ادیان و عرفان تطبیقی دانشکده الهیات دانشگاه تهران

ba_zahedi@yahoo.com

قربان علمی : گروه ادیان و عرفان تطبیقی دانشکده الهیات دانشگاه تهران

gelmi@ut.ac.ir

بخشعلی قنبری: گروه فلسفه، ادیان و عرفان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

bghanbari768@gmail.com

محمود شیخ: گروه ادیان و عرفان تطبیقی دانشکده الهیات دانشگاه تهران

ma.shaikh@ut.ac.ir

چکیده

هدف این پژوهش، بررسی جایگاه متافیزیک نور در اندیشه قدیس بوناونتورا است. بوناونتورا یکی از فیلسوفان عارف قرن سیزدهم میلادی است که تأثیرات زیادی بر اندیشمندان بعد از خود داشته است. چگونگی دستیابی بشر به حقایق ثابت و مشترک، مسئله‌ای اساسی است که قدیس بوناونتورا در مباحث معرفت‌شناسی با آن مواجه بوده است. وی در تبیین این مسئله از نظریه نور کمک می‌گیرد. در این نوشتار، ضمن طرح دیدگاه‌ها و رویکردهای مختلف درباره نظریه نور بوناونتورا، تلاش شده است تا مباحث مرتبط با متافیزیک نور بررسی شود. نتایج نشان می‌دهد قدیس بوناونتورا از نور به عنوان تشابه‌هایی برای ارتباط با خدا و بهره‌مندی‌اش در حیات استفاده می‌کند؛ دیدگاهی خدامحورانه که می‌کوشد جست‌وجوی فلسفی حقیقت را با حقیقت غایی وحی مسیحی تطبیق دهد. با وجود تأثیرپذیری او از اندیشه ارسطو در قالب فیزیک نور، در ترکیب کلی اندیشه وی بهره‌گیری از اندیشه‌های نوافلاطونی و آگوستینی و متافیزیک نور مشهود است. «لوکس» و «لومن» اصطلاح‌هایی هستند که بوناونتورا برای تبیین متافیزیک نور از آنها استفاده می‌کند. در اندیشه متافیزیک وی نور به مثابه اصل‌ترین صورت است که همه صور دیگر به آن وابسته است و هرآنچه هست، از طریق صورت اساسی و اولیه نور شکل می‌گیرد.

واژگان کلیدی: متافیزیک، آگوستین، ارسطو، قرون وسطی، نور، قدیس بوناونتورا

نویسنده مسئول

This is an open access article under the CC-BY-NC-ND 4.0 License (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



[10.22108/mph.2022.133563.1415](https://doi.org/10.22108/mph.2022.133563.1415)



مقدمه

نوری است والا که حتی تاریک‌ترین مکان‌ها را روشن و زیبا می‌کند. این نور خدای سه‌گانه بود. در عصر مدرن که در آن پیشرفت‌های علمی و فناوری غالب هستند، چشم‌انداز زیبایی متافیزیکی و تجلی آن در نور که زمانی برای تحقیقات فلسفی حیاتی بود، از دست رفته است. در جهانی که به نظر می‌رسد دیدگاه علمی بر دیدگاه متافیزیکی ترجیح داده شده است، پژوهش درباره‌ی موضوع نور قرون وسطی که شامل نظریه‌ی متافیزیکی نور و زیبایی است، چندان مفید به نظر نمی‌رسد؛ با این حال، این دقیقاً همان چیزی است که عصر جدید برای کشف مجدد ریشه‌های عمیقش در جهان‌بینی‌ای که به نظر می‌رسد فراموش کرده، به آن نیاز دارد. اندیشه‌ی بوناوتورا، اگرچه از نظر اصطلاحات، ساختار و بیان قرون وسطایی است، محصول عمیق روح انسانی است که بسیار فراتر از عصر خود صحبت می‌کند و پیامبرگونه به احساس عمیق حضور خدا، حضور لطیف و اصالت‌بخش نور و زیبایی در هر سطحی از تجربه فرامی‌خواند. با توجه به این موارد، سؤال این پژوهش این است: متافیزیک نور در اندیشه‌ی قدیس بوناوتورا چه جایگاهی داشته و این اندیشه تحت‌تأثیر چه مکاتب و رویکردهای فکری بوده است؟ به نظر می‌رسد قدیس بوناوتورا یکی از خارق‌العاده‌ترین نمونه‌های این نوع فلسفه در کل اندیشه‌ی قرون وسطی بوده است. این امر مفسران را بر آن داشته است که او را «متافیزیک‌دان نور» تمام‌عیار بخوانند. ابتدا به منظور درک و فهم ساختار پیچیده‌ی نظریه‌ی نور قدیس بوناوتورا، سیر تاریخی مختصری از برخی تحولات فلسفی عمومی نظریه‌ی نور که پیش از او وجود داشت، ارائه خواهد شد و در ادامه، مسائل و عناصر اصلی نظریه‌ی نور قدیس بوناوتورا مطرح می‌شود.

قرون وسطی در تاریخ تمدن غرب «قرون تاریک» نامیده شده است؛ با این حال، در همین عصر برخی از عمیق‌ترین تحقیقات و تأییدات فکری را می‌یابیم که بر اندیشه‌ها و تفکرات فلسفی بعد از خود تأثیرگذار بوده‌اند. در تاریخ اندیشه، قرن سیزدهم قرن تأثیرگذاری در حوزه‌ی اندیشه و تفکر بوده است (ژیلسون، ۱۳۷۱: ۸-۱). این قرن را مورخ بزرگ زیبایی‌شناسی قرون وسطی، ادگار دو بروین^۱، قرن نور نامیده است. قرن سیزدهم نه تنها قرن متفکران و قدیسان بوده است، عصری است که بشر پس از قرن‌ها جست‌وجو و کشمکش خود را در آستانه‌ی نگرشی جدید از تاریخ، فرهنگ، تفکر و باور می‌یابد. مقوله‌هایی مانند نور، تاریکی، رنگ، خط، نظم و هماهنگی، انسان را عمیقاً در هر عصری تحت‌تأثیر قرار می‌دهد؛ زیرا همه‌ی آنها در تجربه‌ی غنی زیبایی‌شناختی با هم ترکیب می‌شوند؛ اما برای متفکران قرون وسطی، تجربه‌ی این واقعیت‌های فیزیکی یا زیبایی‌شناختی کافی نبود؛ زیرا همه‌ی اینها با توجه به عظمت خدای برین که در مرکز حیات و تجربه بود، دیده می‌شد. برای سخن‌گفتن از نور و تاریکی، زیبایی و هماهنگی، به تعبیر قرون وسطی، باید وارد دنیایی شد که از نظر نمادآفرینی بسیار غنی و در نگرش الهیاتی بسیار پیچیده است. یک «جهان‌بینی فرهنگی» که به وضوح تمام آفرینش را به عنوان بازتابی از حضور خداوند درک می‌کرد و بدین ترتیب، خلق این گنجینه‌های باشکوه نه تنها به این منظور بود که لذت زیبایی را به تجربه‌کننده القا کند، به او یادآوری کند که حتی در تجربه‌ی زیبایی مخلوق، زیبایی نامخلوقی است که تاریکی این جهان را می‌شکافد و تنوع و نور چندوجهی خود را به او می‌دهد. این

^۱ . Edgar de Bruyne

مفهوم نور در دوره پیش از قرون وسطی

انسان مدت‌ها قبل از اینکه اندیشه خود را با واژه‌ها و اصطلاحات منظم بیان کند، دیدگاه‌ها و نظرات خود را درباره جهان در اساطیر صورت‌بندی می‌کرد (McInery, 1963: 3-5). در اساطیر اولیه، نور و به‌ویژه منبع نور زمینی، خورشید، نقش مهمی را ایفا می‌کرد. (الیاده، ۱۳۷۲: ۱۳۳). آن را عامل شکوفایی زمین می‌انگاشتند و از این رو، اغلب به‌عنوان یکی از خدایان و حتی مهم‌ترین خدایان به‌شمار می‌آمد (همان: ۱۳۷-۱۳۵). در هراکلیتوس افسسی^۱، چیزی وجود دارد که می‌توان یکی از اولین آموزه‌های واقعی نور در نظر گرفت. برای او، اصل اساسی واقعیت، یعنی لوگوس، در آتش و حرکت و تغییر همیشگی آشکار می‌شود (Kirk and Raven, 1957: 182-215). هراکلیتوس «لوگوس را به آتش همیشه روشن و پایدار، خورشید همیشه روشن و بی‌زوال و صاعقه تشبیه می‌کند (Miller, 1981: 174). در واقع، وجود عنصر مطلق نور در خورشید و آتش و صاعقه، نشانی از ارتباط لوگوس با نور است و این موضوع تنها رمز ماندگاری لوگوس محسوب می‌شود (صفاری، ۱۳۹۵: ۵۱). پارمنیدس^۲، در تلاش برای بررسی واقعیت کیهان و وحدت زیربنایی آن، شاعرانه از تصویرهای نوری برای توصیف یگانگی هر چیزی که هست استفاده می‌کند (Kirk and Raven, 1957: 281-282). این نور بدون هیچ حرکت قابل تشخیصی است که فوراً به همه‌جا می‌رسد (همان‌طور که در شناخت انسان، یعنی نور فکری، فاصله فضا از بین می‌رود). هستی، دانش و نور برای پارمنیدس از نظر ویژگی‌هایشان چنان بر هم منطبق هستند که می‌توان آنها را به‌عنوان ماهیت یکسان تأیید کرد (Owens, 1959: 71). همه آنها به‌عنوان واقعیت فیزیکی تلقی

می‌شوند که در صورت مشترک نور اشتراک دارند. این درکی اولیه از رابطه بین نور و واقعیت است و پارمنیدس را به‌عنوان یک نقطه عطف در تاریخ نظریه نور نشان می‌دهد.

در امپدوکلس^۳ تلاش برای صورت‌بندی جنبه‌های ریاضی-علمی نظریه نور وجود دارد؛ چیزی که می‌توان آن را نخستین تلاش برای «اپتیک» نور نامید (Kirk and Raven: 320-361). در اینجا رابطه بین چشم و آنچه که دیده می‌شود، کشف می‌گردد و این ارتباط برحسب واقعیت نور شکل می‌گیرد. برای امپدوکلس نور و آتش عناصر پویا در ساختار کیهان هستند (همان: ۳۴۰-۳۳۲) و او در نظریه نور نوعی ترکیب و تلفیق مکاتب فیثاغورثی و اتمیسم درمورد رابطه نور و حواس را نشان می‌دهد. فیثاغورثی‌ها معتقد بودند که از چشم نوری بیرون می‌آید که به سمت جسم می‌رود و آن را قابل مشاهده می‌کند. دموکریتوس^۴ و اتمیست^۵‌ها معتقد بودند که فیضانی از سوی جسم به سمت چشم وجود دارد. امپدوکلس به ترکیبی از این دو، از طریق تابش نور از هردو باور داشت (Ronchi, 1952: 7-8).

افلاطون با تمایز قائل شدن بین ظاهر محسوس و واقعیت معقول (ایدئال) زمینه را برای بحث طولانی و پیچیده درباره ماهیت واقعی نور و تأثیرات آن باز می‌کند. از دیدگاه افلاطون، خورشید منبع نور و رنگ در قلمرو محسوس است؛ اما خود نور نیز با مثل مرتبط است. افلاطون از طریق تصویرسازی نور، زمینه را برای ظهور نظریه نور در تاریخ فلسفه فراهم می‌کند که بین نور و جلوه‌های آن در هر سطح از واقعیت تمایز قائل می‌شود که همه آنها در یک زمان با یک رشته مشترک اما کاملاً متمایز، مرتبط هستند (Patterson, 1985: 27). با افلاطون بحث متافیزیکی

³. Empedocles

⁴. Democritus

⁵. Atomist

¹. Heraclitus of Ephesus

². Parmenides

خدا ایفا می کنند. داستان آفرینش سفر پیدایش و نوشته‌های یوحنا، اساس متون مقدس را در متافیزیک نور بعد از قرون وسطی شکل می دهند که با یکپارچه‌سازی فلسفه با کتب مقدس و آموزه های مسیحیت مرتبط است.

در میان آباء اولیه کلیسا، دو گرایش اساسی یافت می شود که در بسط و توسعه نظریه نور مهم هستند. اولین مورد، معرفی مسیح با «نور» که در مقابل شر و قدرت «ظلمت» است. با این نوع رویکرد، نظریه نور به عنوان یک نیاز کاربردی، اخلاقی، زاهدانه و روحانی برای کشف آنچه واقعاً نور است و پذیرش آن نور در هر سطح از تجربه ظاهر می شود. به تعبیر امروزی، سلوک در «نور مسیح» برای آباء تقریباً ارزش وجودی روحانی به خود می گیرد. دوم اینکه تمایل به پرداختن جوانب نظری روشنگرانه یا نور معرفت (گنوس) وجود دارد. با این امر، خرد به عنوان وسیله ای برای «دیدن» نور الهی ظاهر می شود: «من نور عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود؛ بلکه نور حیات را یابد» (یوحنا، ۸: ۱۲)؛ بنابراین، دو عنصر عمده در اندیشه مسیحی اولیه وجود دارد که به طور چشمگیری به توسعه آموزه نور کمک می کنند؛ یکی دغدغه معنوی الهیاتی واقعیت نور در هر بعد آن و دیگری دغدغه ای نظری و فلسفی مسیحی به ویژه از حیث اخلاقی و معرفت شناختی. این دو که با شروع قرون وسطی (به ویژه آنهایی که گرایش نوافلاطونی دارند) به نظریه ای جامع درباره نور تبدیل می شوند که همه سطوح واقعیت و تجربه بشری را دربرمی گیرد.

فلوطين^۲ را «پدر همه انواع عرفان اندیشنده» (یاسپرس، ۱۳۶۳: ۱۴۳) و «یار رازهای نهفته» (فلوطين، ۱۳۷۸: ۱۱۴) و «شیخ یونانی» (غنی، ۱۳۸۳:

و معرفت شناختی واقعی درباره نور پدیدار می شود که پایه و اساس تدوین نظریه متافیزیک نور را تشکیل می دهد.

علاقه ارسطو به نظریه نور، به ویژه در کیهان شناسی او متمرکز است (Ronchi, 1952: 11-14)؛ با این حال، تأیید یک نظریه منسجم از نور به همان اندازه ای که در افلاطون یافت می شود، دشوار است. او در فلسفه فلک خود از عنصر پنجمی به نام اثیر^۱ صحبت می کند؛ عنصری درخشان و الهی که آن را به چهار واقعیت سنتی اضافه می کند. این «پنجمین گوهر» یا «نور آسمان ها» تأثیر مستقیمی بر آرایش جهان فرودست دارد. علایق اولیه ارسطو درباره نور بیشتر در قلمرو فیزیکی قرار دارند تا در قلمرو متافیزیکی؛ بنابراین، باید تأیید کرد که سنت متافیزیکی نظریه نور از افلاطون و سیستم های فکری الهام گرفته از او است که الهام بخش اولیه و بذر توسعه خود را خواهد یافت.

مفهوم نور در دوره قرون وسطی

در قرون وسطی یکی از مهم ترین موضوعاتی که مطرح می شود، خدا و نور است. تعداد آیاتی که در عهد عتیق و جدید از اصطلاح نور استفاده می کنند، بسیار زیاد است. توجه اصلی به سفر پیدایش است که در آن «روشنایی شود Fiat Lux» (پیدایش، ۱: ۳) نقش مهمی در ایجاد جهان ایفا می کند. به همین ترتیب، مزامیر از تصاویر نوری گسترده ای استفاده می کنند که در آن خداوند به عنوان نور ابدی به کار رفته و ذهن و قلب (وجدان) انسان را روشن می کند. به علاوه، نوشته های یوحنا و رساله های پولس، به ویژه تأیید اینکه «خدا نور است» در رساله اول یوحنا (۱: ۵) و تجسم خدا به عنوان «پدر نورها» در رساله یعقوب (۱: ۱۷) نقش مهمی را در توصیف

². Plotinus

¹. aither

جنبه‌ای از اندیشه او به یک اثر بزرگ تبدیل می‌شود. آگوستین آنچه را که ممکن است نظریه کامل (یا متافیزیک) نور نامیده شود، به آن صورتی که در بوناوتورا یافت می‌شود، به کار نبرده است؛ باین حال، بی دلیل نیست که آگوستین را «دکتر نور» می‌نامند (Schmidt, 1976: 1158-1173). آموزه نور آگوستین در بسیاری از اندیشه‌های فلسفی او جنبه‌هایی از تفکر کلاسیک افلاطونی، نظریه‌های نوافلاطونی و مکاشفه کتاب مقدس مسیحی را با هم وفق می‌دهد (Copleston, 1955: 40-50). در اندیشه قدیس آگوستین، نور اصیل‌ترین و برجسته‌ترین جایگاه را در جهان خلقت دارد. به باور تونارد، از دیدگاه آگوستین، نور به معنای خاص خود به عنوان خدایی درک می‌شود که حقیقت است (Thonnard, 1962: 131). با توجه به اینکه حقیقت اساس همه معرفت است، نظریه اشراق آگوستین اساس نظریه نور او است؛ بنابراین، حتی می‌توان نتیجه گرفت که «نور اساس متافیزیک آگوستین است» (Allers, 1952: 27-46). علاوه بر این، درک خدا با خود نور مشخص می‌شود. آگوستین در تفسیر رساله اول یوحنا (۱: ۵) - «خدا نور است»، خدا را به عنوان نور و منبع همه نورها تأیید می‌کند. در استفاده آگوستین از اصطلاح «نور» برای مسیح، می‌توان یکی از آشکارترین برداشتها از مفهوم فلسفی او از نور را پیدا کرد. مسیح در این قسمت، نه تنها به معنای مجازی، بلکه به طور دقیق‌تر به معنای واقعی کلمه، نور نامیده می‌شود: «من نور عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود؛ بلکه نور حیات را یابد» (یوحنا، ۱۲: ۸). ترکیب دیدگاه‌های افلاطونی، نوافلاطونی و کتاب مقدس مسیحی توسط آگوستین نه تنها بر نظریه نور بوناوتورا، بلکه بر کل اندیشه او نیز تأثیر داشت. آمیختگی عناصر متنوع با اینکه در آگوستین یک نظریه فلسفی رسمی یا متافیزیک نور را تشکیل

(۸۶) خوانده‌اند و آگوستین^۱، فلوطین را فردی می‌داند که در وجود او، افلاطون بار دیگر زندگی کرد (راسل، ۱۳۶۵: ۹۰۴). نوافلاطونیان به ویژه فلوطین، مشکلات یا مسائل مربوط به رابطه بین واحد و کثیر را مطرح می‌کنند (Copleston, 1955: 464-5). فلوطین تمایز بین واحد و کثیر را برحسب دوگانگی نور مطرح کرد که بیانگر وحدت کل است. او این کار را با تأیید واحد به عنوان منبع واقعیت، اما به عنوان تجلی در پرتوهای نوری انجام می‌دهد که در آن واقعیت برتر در مثال منعکس می‌شود (همان: ۴۶۹). از این تجلی نخستین، سایر مخلوقات در یک حرکت روبه پایین شروع می‌شود که از طریق انتشار نور توصیف می‌گردد. آنچه پدیدار می‌شود، سلسله مراتبی از نورها است که در آن نور محسوس به عنوان یک اثر حداقلی نور معقول که پایین آمده، درک می‌شود که بازتاب حداقلی از نور مثال الهی است و به نوبه خود واحد را منعکس می‌کند؛ اما در عین حال بسیار پایین‌تر از آن است. او توصیف حرکت را از طریق تصویرسازی انتشار نور و نظام فیض/تجلی انجام می‌دهد. این امر پیوند نظریه نور و نظام فیض را با تحلیل توصیفی سلسله مراتب واقعیت یا حقیقت نشان می‌دهد؛ بنابراین، اصطلاحات نور به ابزاری قدرتمند برای برانگیختن ماهیت پویای واقعیت تبدیل می‌شود که در آن واحد بازتابی از منبع خود است؛ اما کاملاً متمایز از آن می‌باشد و واقعیت خاص خود را دارد (افلوطین، ۱۳۶۶، انناد، رساله ۱/۷). در قدیس آگوستین و دیونسیوس مجعول^۲ می‌توان تلاش‌هایی را برای ترکیب نوافلاطونی برخی جنبه‌های مکاشفه مسیحی پیدا کرد.

نوشته‌های آگوستین از نظر محتوا و دامنه آن قدر غنی است که تلاش برای ارائه یک نمای کلی از هر

¹. Augustine

². Pseudo-Dionysius

نمی‌دهند، زمینه را برای صورت‌بندی عمیق‌تر در بوناونتورا و دیگران فراهم می‌کنند. در آثار آگوستین، چیزی وجود دارد که می‌توان آن را «متافیزیک شهودی نور» نامید؛ آموزه‌ای ضمنی از نور که اگرچه هرگز به‌طور دقیق در یک اثر، سازمان‌دهی نشده است، ذهن بوناونتورا را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. درجات نور آگوستین و تمایز او بین انواع مختلف نور، عناصری هستند که با وجود تفاوت‌های بسیار، تقریباً به‌طور مستقیم در اصطلاحات بوناونتورا وارد می‌شوند. نظریه اشراق آگوستین با مبنای نهایی در مسیح به‌عنوان تنها نور حقیقی، مثال عالی که همه سطوح واقعیت را روشن می‌کند، تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر کل متافیزیک، زیبایی‌شناسی، معرفت‌شناسی و الهیات عرفانی و به‌طور کلی فلسفه بوناونتورا دارد (Allers, 1952: 36-46).

غالب «تأثیر یونانی» بر متافیزیک نور بوناونتورا از طریق یوحنا دمشقی^۱ صورت می‌پذیرد. او در کتاب *ایمان راستین مسیحی* خود، آموزه‌های بنیادین کلیسا را به‌شیوه‌ای واضح و مختصر بیان می‌کند. از آن جمله، او فعل الهی آفرینش را مطرح می‌کند که نور عامل اصلی آن است (Damascene: 100)، و بیان می‌کند که تصدیق و تأیید نور به‌صورت فطری در همه موجودات مرئی وجود دارد (همان: ۳-۱۰۲). در یوحنا دمشقی، عمل خلاق خدا به «پرتوهای خورشید» تشبیه شده است که به همه چیز گرما می‌بخشد و نیروی خود را در هر کدام مطابق با ظرفیت طبیعی هریک اعمال می‌کند؛ بنابراین، یوحنا دمشقی هم به‌دلیل انتقال دیدگاه یونانی به غرب و هم به‌دلیل استفاده از آن توسط بوناونتورا، نقطه عطفی در تاریخ نظریه نور در غرب است.

مکتب قدیس ویکتور^۲ و به‌ویژه شخص او، یکی از مهم‌ترین تأثیرگذارها در طرح کلی تفکر قدیس بوناونتورا است. نوشته‌های او مملو از ارجاع به نور در هر سطحی از تجربه است. او مانند آگوستین، هیچ‌گونه برخورد نظام‌مندی با ماهیت نور و اثرات آن ارائه نمی‌دهد؛ اما رویکرد کلی او به کل خلقت به‌عنوان نماد، با اشاره به منشأ وجود آن، چهارچوبی را فراهم می‌کند که در آن فلسفه نور می‌تواند ارائه شود. مکتب ویکتورین نوشته‌های دیونسیوس مجعول را با دیالکتیک نور و تاریکی مطالعه و عمیقاً در آن تأمل کردند و به‌این‌ترتیب، نور را نماد خدا و حضور خدا دانستند. در سنت ویکتوریایی تأیید محکمی وجود دارد که مسیح صورت واقعی خدا است و انسان به‌صورت خدا آفریده شده است و در این، نور به‌عنوان یکی از راه‌های مناسب برای بیان رابطه متقابل بین جنبه‌های مرئی و نامرئی ساختار انسان ظاهر می‌شود (Klein, 1944: 81-3).

آنچه مورخان فلسفه آن را «مکتب فرانسیسیان»^۳ می‌نامند، در پاریس، به‌رهبری استاد بزرگ، الکساندر هیلز^۴، آغاز شد. بوناونتورا نزد او تعلیم دید و در تفسیر جملات با احترام از او با عنوان «پدر و معلم» یاد می‌کند (Bonaventure, 2013: 17-20). او با اشاره به ماهیت و تأثیرات نور، برخی دغدغه‌های مهم را درباره واقعیت آن مطرح و به پیچیدگی آن اشاره می‌کند و راه را برای بررسی عمیق نور در شاگردان و پیروان فرانسیسی هموار می‌کند. علاقه الکساندر به نور، به‌ویژه به‌عنوان یک قدرت فکری فعال، زمینه را برای مطالعه بیشتر فرانسیسیان باز می‌کند؛ به‌طوری‌که متافیزیک نور به یک دغدغه اصلی برای بسیاری از اندیشمندان بعدی تبدیل می‌شود. بوناونتورا با اینکه در ترسیم خطوط متافیزیک نور خود مستقیماً به هیچ

². St. Victor

³. Franciscan School

⁴. Alexander of Hales

¹. John Damascene

آیا در سال ۱۲۳۸ یا ۱۲۴۳ بوده است، هنوز محل اختلاف است. بوناونتورا چون خودش مرد علم و ادب بود، در مدت ریاستش بر فرقه فرانسیسی، تشکیلات اداری و نظام تعلیم و تربیت آن را گسترش داد و منسجم‌تر کرد و مطالعات دانشگاهی را بین فرانسیسیان رواج داد.

بوناونتورا عارف، فیلسوف و متکلم پرتلاشی بود که کتب و رسائل بسیاری از او بر جای مانده است. مهم‌ترین این کتب و رسائل عبارت‌اند از: سیر نفس به سوی خدا، تفسیر بر شش روز خلقت، درباب تحویل فنون به الهیات، تفاسیر بر کتاب جمالات پطرس لمبارد، درباره علم مسیح و در باب راز تثلیث. او در سال ۱۲۷۳ به مقام کاردینالی رسید و از طرف پاپ گریگوری دهم^{۱۰} به‌عنوان اسقف اعظم آلبانو انتخاب شد. او در جولای سال ۱۲۷۴م. چشم از جهان فرو بست و پاپ سیکستوس چهارم^{۱۱} دو سال بعد، یعنی سال ۱۴۸۲م. او را در شمار مقدسین درآورد و یک قرن بعد، یعنی در سال ۱۵۸۸ پاپ سیکستوس پنجم عنوان «مجتهد کروی»^{۱۲} را به او داد (Hayes, 1987: 281).

عناصر نظریه نور قدیس بوناونتورا

در ساختار فکری بوناونتورا، دیدگاه‌های خدامدارانه و باورهای سلسله‌مراتبی نوافلاطونی، مفروض‌های روشنی هستند؛ باین‌حال، در تأثیرات مستقیم یا عناصر خاص سازنده نظریه نور او باید بر سه مورد تأکید شود: ارسطو، آگوستین و یوحنا دمشقی. علت انتخاب این سه شخصیت این است که با بررسی نظریه نور در آثار بوناونتورا، آنها تأثیرات بنیادی عمده‌ای در اندیشه او داشتند. پایه و زیربنای نظریه بوناونتورا از تأیید این اندیشه قدیس آگوستین

متنی از الکساندر اشاره نمی‌کند، در بسیاری از اندیشه‌های خود تحت تأثیر الهام‌های الکساندر بوده است. با توجه به این موارد، می‌توان شاهد ترکیب مؤثر ذهن بوناونتورا بود؛ زیرا او سنت را مطالعه می‌کند و آن را به صورت یک کل واحد و جهانی، با مضامین زیبایی‌شناختی بسیاری شکل می‌دهد.

حیات بوناونتورا

پژوهش‌های انجام‌گرفته از زندگی شخصی جیوانی دی فیدانز^۱ به دلیل اینکه زندگی‌نامه او مدت‌زمانی بعد از حیات او نوشته شده است، چندان دقیق نیست. او در سال ۱۲۱۷م. (و به روایتی ۱۲۲۱م.) از پدر و مادر ایتالیایی در باگنوریگیو^۲ شهر کوچکی در توسکانی^۳ در نزدیکی ویتروبو^۴ و اورویتو^۵ به دنیا آمد. در طی فرایند تثبیت^۶، نام تعمیدی او یوحنا یا یوحنا پطرس بود (Hammond, 2014: 9). پدرش یوحنا فیدانز^۷، پزشک نسبتاً ثروتمند و مادرش مریم ریتلو^۸ بوده است. اینکه چگونه بعدها بوناونتورا نامیده شده، با قطعیت مشخص نیست. گرچه «وادینگ» روایتی نقل می‌کند که فرانسیس بعد از توسل مادرش، پس از معالجه کودک چهارساله از یک بیماری صعب‌العلاج «ا بونا و نتورا»^۹ (حادثه یا رویداد خوب) را فریاد برآورد (Waddingus, 1931: 35).

اعتقاد بر این است که حسب اتفاق، بوناونتورا اسمی را دریافت کرده است که قرار بود با زندگی درخشانش متمایز شود (Hammond, 2014: 9). وی با اینکه بانی دوم و معمار اصلی فرقه فرانسیسی شناخته می‌شود، سال ورودش به نظام فرانسیسی که

1. Giovanni di Fidenza

2. Bagnoregio

3. Tuscany

4. Viterbo

5. Orvieto

6. the canonization process

7. Johannes Fianza

8. Maria di Ritello

9. O Buona ventura

10. Pope Gregory X

11. Sixtus IV

12. Doctor Seraphic

به‌خصوص درزمینه ترکیب و قرارگیری اجرام نورانی، او اندیشه این رشد را ترجیح می‌دهد؛ اما دیدگاه او را درباره عملکرد آن اجرام رد می‌کند. علاوه‌براین، با توجه به لومن به‌طور خاص، او دیدگاه این رشد درباره لومن را به‌عنوان ملکه جسمی شفاف (ابن‌رشد، ۱۳۸۷: ۳۸-۳۹) و دیدگاه ابن‌سینا از لومن مرئی را به‌عنوان «کیفیت» جسمی که دارای نور است (ابن‌سینا، ۱۳۶۷: ۱۸۸-۱۸۷) می‌پذیرد. باوجوداین، او همچنان درمورد نقش لومن نامرئی که به عمل حواس کمک می‌کند، به‌سراغ آگوستین می‌رود؛ ولی در تعریف لومن یک بار دیگر به الهام یوحنا دمشقی و یونانیان روی می‌آورد و آن را «قدرت هم جوهری فعال نور» و «قدرت ذاتی و هم جوهری آتش» می‌داند (Quinn, 1973: 260). در اینجا مهم است توجه داشته باشیم که بوناونتورا در استفاده از ارسطو به‌اندازه آگوستین تردید نداشت. حتی در مواردی خاص، اولی را بر دومی ترجیح می‌داد؛ بااین‌حال، باورهای بنیادین نوافلاطونی در ساختار فکری او کاملاً نمایان است.

استفاده غالباً التقاطی بوناونتورا از منابع، ممکن است تصور متافیزیکی بدون ریشه‌های قوی فکری از پیش تثبیت شده را به انسان بدهد (همان: ۳۱۹). باوجوداین، عناصری وجود دارد که باید هنگام بررسی نظریه نور بوناونتورا به آنها توجه کرد. اول، جهان بینی قرون وسطایی بوناونتورا، یعنی دیدگاهی خدامحور و عینیت‌گرا که همواره می‌کوشد تا جست‌وجوی فلسفی حقیقت را با حقیقت غایی وحی مسیحی تطبیق دهد. دوم، سنت کهن مثال‌باوری آگوستینی با الهام از نوافلاطونی که به ویژه در مکتب فرانسیسی وجود دارد. سوم، ورود ارسطو (به‌ویژه نظریه ماده و صورت) به غرب مسیحی و چهارم، عشق عمیق به دیدگاه فرانسیسی‌ای که فرانسیس

ناشی می‌شود که نور، نخستین واقعیت در بین واقعیت‌های جسمانی است که در جهان خلقت، آفریده شده است. این تأیید، بوناونتورا را تشویق می‌کند تا نور را به‌عنوان عنصر اساسی کل ساختار واقعیت در نظر بگیرد. همچنین، او را به تأیید نور به‌عنوان نه صرفاً یک عرض، بلکه به‌عنوان یک واقعیت جوهری، یعنی صورتی از واقعیت، سوق می‌دهد. بوناونتورا با امتناع از دیدن نور صرفاً به‌عنوان یک جسم، در یوحنا دمشقی دیدگاه قابل‌قبول‌تری از نور در واقعیت جوهری آن به‌عنوان صورت می‌یابد. بوناونتورا که نمی‌خواهد حقیقت بینش آگوستین را انکار کند، عمیق‌تر به واقعیت نور می‌پردازد و این امر او را به شناخت ماهیت مادی نور (آگوستین) ترغیب و درعین‌حال، واقعیت بنیادین آن را به‌عنوان یک صورت جوهری (یوحنا دمشقی) تأیید می‌کند. از بین این دو تأثیر، باید تأکید کرد که تأثیر آگوستینی پایه‌ای برای تأیید اساسی‌تر دمشقی بود (Schumacher, 2011: 110-154).

باتوجه به اینکه در پرتو نظریه ماده صورت^۱ ارسطویی، «صورت» به‌عنوان یک اصل فعال و مسئول انتشار ماده است، بدیهی است که بوناونتورا در حوزه کیهان‌شناختی (درباره نظریه نور) به ارسطو اعتماد می‌کند؛ همان‌طور که در بحث او درباره افلاک مینوی، اثبات تأثیر نور بر جهان فیزیکی و ماهیت آتش و فلک به‌وضوح مشاهده می‌شود و او حتی ارسطو را بر آگوستین ترجیح می‌دهد؛ بااین‌حال، او در سطوح متافیزیکی عرفانی معنوی به آگوستین و یوحنا دمشقی بیشتر اعتماد دارد (Maurer, 1982: 137-152).

بوناونتورا در بررسی اثرات لوکس و لومن، علاوه بر موارد بالا از ابن‌سینا و ابن‌رشد وام گرفته است.

^۱. hylomorphism

می دهد تا آن فعالیت در رابطه بین جست و جوی متناهی انسان و پروژه نامتناهی خدا بررسی و ارزیابی شود. بدون درک بنیادین از این پویایی اساسی دیدگاه بوناونتورا، بسیاری از پیوندها در اندیشه او ممکن است مورد توجه قرار نگیرند یا به سادگی به عنوان کاربردهای منطقی سیستم قرون وسطایی نادیده گرفته شوند (Bougerol, 1964: 75-85).

این نویسنده به جای اینکه این روش را محدود کردن یا ساده سازی رویکرد به حقیقت بداند، ترجیح می دهد آن را گسترش یا تقویت یافته های متناهی انسان بداند تا حتی در ابعاد بالقوه نامتناهی آنها قابل تحسین باشد؛ بنابراین، برای مثال، بوناونتورا با روش تحویل در ترسیم تناظر در اندیشه خود بین علم مناظر یا اپتیک^۵ قرون وسطی، کاوش در ابعاد ریاضی-هندسی نور، اشراق عقلانی درونی انسان و آگاهی عرفانی از خداوند به عنوان «پدر نورها» هیچ تناقضی نمی بیند (Gilson, 1938: 342)؛ از این رو، وقتی که تحویل بوناونتورایی به کار گرفته می شود، حتی لومن را که در نظریه نور بوناونتورا یکپارچه و کامل است، ممکن است ابزاری برای تأمل در واقعیت لوکس در نظر گرفته شود. اینجا است که به نظر می رسد که تحویل می تواند به یکباره انسان را به مرکز خود بازگرداند و دیدگاه خود را گسترش دهد تا تمام تجربیاتش را در یک اتحاد واحد بگنجانند.

مثال باوری بوناونتورا

دومین مفهوم بنیادین که باید به آن توجه کرد، دیدگاه مثالی اولیه بوناونتورا از جهان است. این جهان بینی از طریق آگوستین از فلوطین به ارث رسیده است. وجه تمایز متافیزیک بوناونتورا روشی است که در آن بر اهمیت مثال باوری تأکید می کند. او در کتاب درباره شش روز خلقت اظهار می دارد: «این تمام

آسیزی^۱ ارائه کرده است. با نگاه به این موارد، می توان به پیچیدگی و سطوح چندوجهی تفکر بوناونتورا پی برد. با اینکه برای بررسی نظریه نور بوناونتورا باید به همه این عوامل متنوع توجه کرد، سه مفهوم و ایده اساسی وجود دارد که برای فهم اندیشه او بسیار مهم است و باید همیشه به آنها توجه کرد: روش تحویل یا فروکاست گرای^۲ بوناونتورا، دیدگاه مثالی^۳ او از واقعیت و پذیرش متافیزیکی از کثرت صور^۴ در ساختار واقعیت.

روش تحویل بوناونتورا

آنچه قابل شناختن و دانستن است، باتوجه به جست و جوی حقیقت غایی که خدا است، کامل و روشن می شود. از نظر بوناونتورا، انسان با وساطت مسیح به حقایق نهایی دسترسی دارد که درعین حال نمونه، منبع و مرکز همه فعالیت های فکری بشر است. با این نوع رویکرد بنیادی به واقعیت-حقیقت، هرآنچه فرد انجام می دهد، می اندیشد یا وجود دارد، در دیدگاه بوناونتوری، باید براساس آن دیده شود. در «تحویل فنون به الهیات» بوناونتورا محدودیت ها و روابط بین جست و جوی انسان برای حقیقت در رشته های مختلف در دسترس او و جست و جوی موضوعی را که هم منبع و هم هدف این جست و جو است، ترسیم می کند.

روش تحویل انسان را به مرکز، به غایت و به رابطه دقیق بین خالق و مخلوق می رساند. سیر چندسطحی انسان باتوجه به رابطه اساسی بین خدا و انسان درک و جهت و هدف داده می شود. تحویل به انسان این امکان را می دهد که به یکباره نسبییت هر فعالیت خود را تشخیص دهد و درعین حال اجازه

1. Francis of Assisi
2. method of reductio
3. exemplaristic
4. plurality of forms

5. science of optics

متافیزیک ما است: صدور موجودات از خداوند یا خلقت، مثال باوری یا تمثیل و بازگشت به سوی خدا از طریق اشراق الهی. یعنی منورشدن با پرتوهای روحانی و هدایت شدن به سوی ذات تعالی» (Bonaventure, 1891: 332).

متافیزیک دان موجود متعالی، خدا را علت مثالی همه موجودات می بیند؛ بنابراین، با ملاحظه جوهر مخلوق به جوهر نامخلوق راه می یابد. او با رسیدن به این موضوع متوقف نمی شود؛ زیرا واسطه آفرینش، مظهر آشکار پدر و مثال همه مخلوقات، کلمه الهی است و مثال ها در کلمه الهی جای دارند و کلمه، مثال اعلا آفرینش است (Copleston, 1955: 258-9). به باور بوناونتورا، مسئله مثال با اینکه مسئله ای فلسفی است، پاسخ نهایی به این پرسش فلسفی تا زمانی که کهن الگوی ابدی در عیسی تجلی پیدا نکند، در دسترس انسان ها قرار نمی گیرد؛ بنابراین، پاسخ نهایی به مسئله مثال، پاسخی مسیح باورانه است که در سطح ایمان و الهیات یافت می شود (Bonaventure, 1996: 6-8)؛ از این رو، مثال باوری به بوناونتورا شالوده ای می دهد که براساس آن متافیزیکی را که در الهامات و دلالت هایش هم فلسفی و هم کلامی است، استوار کند.

بوناونتورا، ارسطو را به دلیل رد مثل افلاطون که به انکار آفرینش الهی و مشیت الهی منجر می شود و افلاطون را به دلیل بی بهره ماندن از نور ایمان، به خطا می دانست. او در کتاب تفسیر جملات با جزئیات بیشتری نشان می دهد که چگونه مخلوقات، خدا را منعکس می کنند (Bonaventure, 2013: 214) و در کتاب سیر نفس به سوی خدا این مثال باوری است که پایه و اساس اندیشه بوناونتورا درباره مخلوقات به عنوان آثار و تصاویر است.

سایه، نشانه و تصویر همگی کلمات کلیدی در کیهان شناسی بوناونتورا هستند؛ زیرا درجات ارتباط

بین خالق و مخلوق، نامتناهی و متناهی را منعکس می کنند (Bettoni, 1964: 63). دیدگاه مثال گرایانه به او اجازه می دهد تا دیدی از سطوح منظم جهان مخلوق داشته باشد و درعین حال، او را قادر می سازد که نگاهی نظام مند به کل داشته باشد. این نوع دیدگاه متافیزیکی هم با روش شناسی انتخابی او و هم با ایمانی که خدا را منبع، پشتیبان و غایت واقعیت می داند، هماهنگ است.

کثرت صور

یکی از پایه های اساسی متافیزیک بوناونتورا، کثرت صور در ترکیب واقعیت است. او با الهام از آگوستین و نظریه عقول بذری^۱ او و پذیرش ترکیب ماده و صورت در تمام موجودات، نظریه کثرت صور را می پذیرد. او با پذیرش و کمک این نظریه، برخی مسائل کتاب مقدس از جمله وجود برخی فرشتگان با اعمال مشابه، یعنی تبیین تکثیر فردی فرشتگان در درون انواع یکسان و تکثیر نفوس انسانی را که دلیل اصلی آن امکان بروز یافتن لطف خدا به واسطه آنها و همچنین، وجود نفوس بسیاری که توان دریافت انواع مختلف لطف خدا را دارند، تفسیر و تبیین می کند (حبیب اللهی، ۱۳۸۸: ۹۴-۹۳).

هر موجودی به تعداد ویژگی های متفاوتی که دارد، صور متعدد می گیرد؛ بنابراین، در هر شیئی کثرتی از صور یافت می شود که درجات و مراتب آنها به شکلی است که نوعی وحدت پدید می آورند. این درمورد بسیط ترین اجسام و عناصر هم صادق است. یک جسم حداقل دو صورت متفاوت را پیش فرض خود دارد؛ یکی صورت نور که کلی و مشترک میان تمام اشیا است و همه اشیا از آن بهره مندند؛ یعنی نور اولین و اصیل ترین صورت تمام موجودات متناهی است؛ با این تفاوت که برخی بیشتر از آن بهره مند

^۱. the rationes seminales

اصطلاحات استفاده می کند. ممکن است کسی فقط از تعداد دفعاتی که این اصطلاحات در آثار او استفاده شده، به این نتیجه برسد که شاید بوناونتورا قصد دقیقی نداشته و بدون در نظر گرفتن اهمیت و مفاهیم متنوع آنها این اصطلاحات را بی رویه به کار برده است.

لومن در اندیشه بوناونتورا همان است که لوکس ها تولید می کنند. به عبارت دیگر، او لومن را با اثرات لوکس مشخص می کند. این اثرات شامل پرتوها^{۱۱}، روشنایی و درخشندگی هستند. بوناونتورا در بیشتر نوشته هایش، ماهیت لومن را مطرح می کند که به عنوان پراکنش لوکس اثرات واسطه ای به صورت محسوس و نامحسوس دارد. هنگام بررسی نظریه نور، باید تمایز بنیادین بین ماهیت جوهری نور (لوکس) با ماهیت عرضی آن (لومن) هرچند هم کشش^{۱۲}، هم سو^{۱۳} و هم ذات^{۱۴} باشد (Bonaventure, 2013: 33-35)، لحاظ شود تا خلط مبحث ایجاد نشود. لومن مطرح شده بوناونتورا نشان دهنده مبدأ خودش است و همچنین، ابزاری است که فرد می تواند در آن و از طریق آن، به بنیان های واقعیت برگردد که به وسیله آن نمود یا تجلی جنبه های مختلف خود را دریافت می کند؛ بنابراین، در حالی که لومن در نظریه نور بوناونتورا یکپارچه و کامل است، وقتی که تحویل بوناونتورایی به کار گرفته می شود، ممکن است ابزاری برای تأمل در واقعیت لوکس در نظر گرفته شود. در عین حال، لومن را نباید با لوکس اشتباه گرفت. برای درک نظریه نور بوناونتورا، باید این تمایز اساسی را همیشه در نظر داشت. با اینکه به ویژه در ترجمه های این واژه،

هستند و برخی کمتر (Bonaventure, 1996: 5) و دیگری، صورت یا صورتی که با موجودات مختلف تغییر می کنند و آنها صور یا عناصر مرکب هستند (ژیلسون، ۱۳۹۵: ۸-۴۷۷).

این دیدگاه در هر بحثی از کیهان شناسی بوناونتورا و به ویژه در رابطه بین نظریه نور و ساختار متافیزیکی واقعیت اهمیت می یابد. به همین دلیل است که بوناونتورا تأیید می کند که نور در همه اجسام یک صورت جوهری است. مسائلی درباره ماهیت دقیق «نور» در چنین باوری به وجود می آید و دقیقاً در این مسائل (در رابطه با کاربرد یکسان، مبهم یا مشابه نظریه نور) است که تشابه^{۱۵} پیچیده نور ایجاد شده توسط بوناونتورا به گونه ای پدیدار می شود که کاربرد آن را در تمام سطوح واقعیت تأیید می کند و در عین حال، هر گرایش هستی گرایانه یا وحدت وجودی را نفی می کند.

لوکس و لومن

لوکس^۲، لومن^۳، سایه^۴، آتش^۵، روشنایی^۶، درخشندگی^۷، اشراق^۸ و دیدن^۹ اصطلاحاتی از نور در نظام فکری بوناونتورا هستند. اینها نقش های محوری در اندیشه او دارند؛ اما هرگز با هیچ جنبه ای از دیدگاه متافیزیکی او از واقعیت، در تضاد نیستند؛ بلکه با بررسی این اصطلاحات نور از متافیزیک نور آگاه می شویم. در این بین، اصطلاح «لوکس و لومن» به دلیل اینکه فراوانی بیشتری در آثار بوناونتورا دارد، بررسی می شود. بررسی واژه نور «لوکس و لومن» در بوناونتورا کار پیچیده ای است. او بارها از این

1. Analogy

2. ملاحظه نور با توجه به منبعش: Lux

3. نوری که به شکل دایره توسط پرتوهای نورانی از مرکز منتشر می شود. lumen:

4. Umbra

5. Ignis

6. splendor

7. fulgor

8. Illuminatio

9. Visio

10. پرتو، یعنی نوری که شعاع وار توسط یک منبع نورانی در مرکز تولید می شود. Radius:

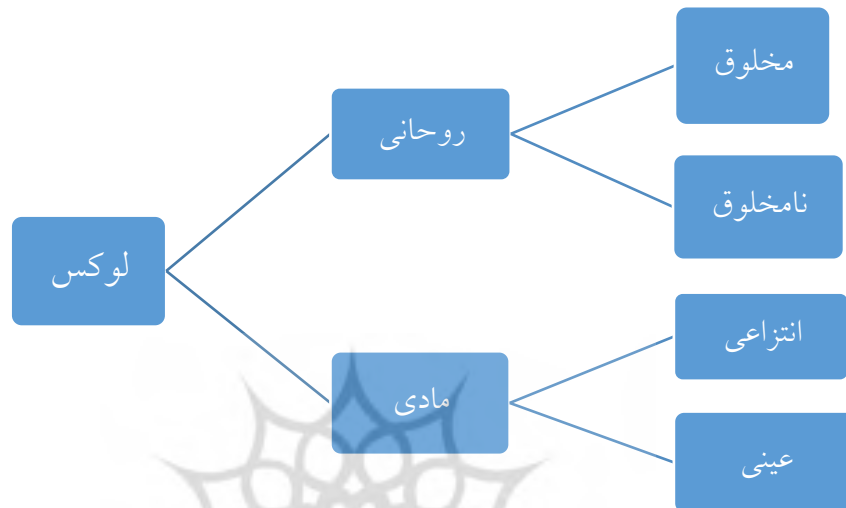
11. coactive

12. coextensive

13. consubstantial

تمام مخلوقات معقول جهان است و نه یکی از انوار ایجادشده که وجود خودشان را مرهون اشراق اند (ژیلسون، ۱۳۹۵: ۴۸۱).

عمده‌ترین تقسیمات استفاده از اصطلاح لوکس را می‌توان به این صورت خلاصه کرد:



اغلب از واژه‌ای یکسان (مثلاً نور) استفاده می‌شود، این تمایز در متون اصلی واضح است. چنین اشتباهی باعث کج فهمی و تفسیر نادرست در قصد و نظریه بوناونتورا می‌شود. خدا با دادن عنوان «لوکس» به خودش و نه عنوان «پرتو» (نور منتشرشده یا نور ضعیف) ما را آگاه می‌کند که او منبع روشنی بخش

است و بنابراین، لوکس برای بوناونتورا به واقعیتی تبدیل می‌شود که در ابتدای آفرینش، برای همه اجسام و ماده مخلوق مشترک است؛ با این حال، بوناونتورا به وضوح در این قسمت نشان می‌دهد که نخستین نور، جسمانی، یعنی نور مادی بود (Bonaventure, 2013: 215-220).

اولین مخلوق، خلقت نور جسمانی است که سه روز قبل از آفرینش خورشید انجام می‌شود و از آنجاکه متن کتاب مقدس این موضوع را مطرح می‌کند و مفسران نیز حتی پیروان اصیل آگوستین، از آن پیروی می‌کنند، این موضوعی مهم و مفید است (Bonaventure, 2013: 313). در این متن روشن می‌شود که نور جسمانی، مشترک بین همه مخلوقات است که در نخستین لحظه آفرینش، پدید می‌آیند. سایر اجرام نورانی که ما عموماً منبع نور فیزیکی می‌دانیم، تا روز چهارم آفریده نشده بودند و از نور

نظریه نور بوناونتورا دو بعد مادی و روحانی دارد. تمایز اساسی بین نور مادی و نور روحانی، خطوط اصلی دیدگاه آگوستینی نوافلاطونی را نشان می‌دهد.

نور مادی

در این سطح، می‌توان تحلیل فلسفی نظام‌مند ماهیت نور را یافت. در بحث از فلسفه نور، به‌ویژه ماهیت نور، باید به شکل ویژه‌ای به «تفسیر جملات» و به‌ویژه به کتاب دوم، بخش سیزدهم توجه کرد که در آن بوناونتورا به‌طور خاص ماهیت نور جسمانی را با توجه به داستان آفرینش سفر پیدایش مطرح می‌کند. بوناونتورا در بررسی متون کتاب مقدس با توجه به تعالیم آباء، می‌خواهد آنچه را که در عمل آفرینش، به‌ویژه آنچه در لحظه «روشنایی شود» (پیدایش، ۱:۳) رخ داد، درک کند. بوناونتورا در لوکس واقعیتی را می‌یابد که نخستین «صورت» داده‌شده به هاویه ازل

بهره‌مندند» (Bonaventure, 2013: 320-322)؛ بنابراین، هر جسمی صورت جوهری نور را دارد که به ساختار وجودش مربوط می‌شود و نور-صورت در شکل‌گیری هر بخش از آفرینش دخیل است. همچنین، به‌باور بوناونتورا نور دارای ویژگی‌های خاصی است که آن را عرضی نشان می‌دهد؛ زیرا ممکن است حس شود، به‌عنوان ابزار کنش عمل کند و می‌تواند هدف تقلیل یا افزونش باشد. باتوجه به این داده‌ها است که بوناونتورا جنبهٔ عرضی نور را نیز مطرح و مطالعه می‌کند (Bonaventure, 2016: 321).

نور به‌مثابهٔ صورت، امری است فعال که به جسم نورانی، وجود می‌دهد و در معنای عرضی‌اش، ویژگی‌هایی را دارد که پیش‌تر از آن به لومن یاد شد. در دیدگاه بوناونتوری نور به‌عنوان اصیل‌ترین صور در کثرت صور در نظر گرفته می‌شود و تنوع اجسام نورانی که به‌دنبال آن تولید می‌شوند، با تنوع (یا اصالت) صورت کامل آن جسم خاص و تنوع ماده آن توضیح داده می‌شود.

از این نور صورت، یعنی لوکس، افلاک مینوی تولید و سپس سایر اجرام نورانی و فلک تشکیل می‌شوند. در کیهان‌شناسی بوناونتورا در سطح جسمانی آفرینش، سه سطح متمایز از نور جسمانی دیده می‌شود. بالاترین آنها بیشترین بهره‌مندی را در نور صورت دارند. آنچه از این امر به دست می‌آید، اجتماع تشابه صور در این اجسام است (Bonaventure, 1891: 332). از نظر بوناونتورا نور-صورت را می‌توان در کامل‌ترین حالت خود فقط در اجرام آسمانی یافت و در آن اصیل‌ترین صورت نوری جوهری بیشترین درجهٔ بهره‌مندی را دارد. در اجرام آسمانی است که فرد به شکل‌گیری سایر اجرام نورانی (مادی) یعنی فلک و انواع مختلف آتش پی می‌برد. بوناونتورا می‌نویسد: «همان‌طور که زمین به

نخستین ایجاد شدند. درحالی‌که نور به‌خودی‌خود جسمی به‌معنای دقیق آن نیست، برای بوناونتورا اولین صورت همهٔ اجسام است و تأثیر آن در سراسر جهان مادی گسترده است؛ به‌طوری‌که حتی در تشکیل کانی‌های زمینی نیز نقش دارد و از طریق تأثیر نور است که تمام اجسام پیچیده از کانی‌های اساسی ایجاد می‌شوند؛ بنابراین، انواع مختلف اجسام برحسب میزان بهره‌مندی آنها از نور، در یک سلسله‌مراتب مرتب شده‌اند. پس نور، اصل کمال در تمام موجودات جسمانی است و مسئول زیبایی و رنگ و فعالیت آنها است (Bonaventure, 1996: 5).

بوناونتورا در تلاش برای درک ماهیت اولین «نور» متوجه می‌شود که ممکن است هم‌زمان «صورت» و «جسم» نباشد؛ زیرا این یک تناقض است و بنابراین، با تمرکز بر آنچه هست، تأیید می‌کند که این یک جسم نیست؛ بلکه در واقع یک صورت است: «اما هیچ جسمی صورت محض نیست؛ زیرا هر جسمی مرکب است؛ بنابراین نور جسم نیست... لذا به نظر می‌رسد که نور خودش صورت خالص است» (Bonaventure, 2016: 317). نور به‌صورت عینی‌اش عموماً جوهری درخشان و نورانی در نظر گرفته می‌شود؛ اما در مفهوم اصلی آن، نور انتزاعی، صورت جسمی درخشان را نشان می‌دهد که تمام اثرات بعدی از آن حاصل می‌شود.

بوناونتورا عمیق‌تر به ماهیت صورت نوری می‌پردازد و این سؤال را مطرح می‌کند که آیا باید آن را به‌عنوان صورت جوهری در نظر گرفت یا عرضی. او با تأیید نور به‌عنوان صورت جوهری، نخستین صورت جسمانی همهٔ آفرینش، پاسخ می‌دهد که ماده باتوجه‌به درجهٔ بهره‌مندی‌اش از هستی، از آن برخوردار است: «نور صورت جوهری اجسام است که براساس آن اجسام در حد ظرفیت از آن

عقلانی و دید تأملی ترسیم می‌کند. این امر بار دیگر نور را به عنوان نور فراگیر و فعال تأیید می‌کند. در توجه به نور مادی باید به واقعیت رنگ نیز اشاره کرد (Etcheverria, 1961: 84-86). بوناونتورا با الهام از مفهوم ارسطویی رنگ، مشاهدات زیادی انجام می‌دهد و آن را کیفیت جسمی که با یک سطح محدود شده است، تعریف می‌کند (همان: ۸۴). نور یک جسم زمانی فعال می‌شود که تحت تأثیر لومنی قرار گیرد و درخششی را در جسم ایجاد کند که رنگ آن را منعکس می‌کند. نور به جسم نورانی موجودیت می‌بخشد و آن را به طور فعال درخشان می‌کند و در نتیجه رنگ آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد (Bonaventure, 2013: 317-318). در تمام این بحث از نور مادی، یک دیدگاه یکپارچه و ظریف از یک تشابه نور در هر سطحی از جهان مادی مخلوق مشاهده می‌شود. نور هم در صورت بندی جهان عینی و هم در تأثیر آن بر امر ذهنی از طریق حواس به ویژه بینایی، فعال و فراگیر و مؤثر است.

نور روحانی مخلوق

در بوناونتورا، متونی می‌یابیم که به انواع (سطوح) نور اشاره دارند و در عین حال رابطه متقابل مشابه آنها را تأیید می‌کنند. بوناونتورا در قلمرو روحانی (نفوس بشری، فرشتگان، فیض و دیگر واقعیت های روحانی) بر واقعیت های مخلوق تأکید می‌کند که خدایی آنها را خلق کرده است که در آن واحد نور بی نهایت، فعل محض است (Bonaventure, 2016: 317-320)؛ بنابراین، در قلمرو روحانی واقعیت های مخلوق متعدد در صورت نامتناهی فعالیت نور سهیم هستند: خداوند نور روحانی است که منشأ همه اشراق های روحانی است؛ همان طور که خورشید

سنگ و گیاه و جانور زینت یافته، آسمان هم بر حسب گونه‌ها به نورهای مختلف آراسته شده است (Bonaventure, 2016: 341-342).

با پذیرفتن دیدگاه ارسطو درباره صورت به عنوان امری فعال، خود صورت نوری، هستی فعال، به همه چیزهایی که خلق می‌شود، صورت می‌بخشد و بنابراین، ممکن است به عنوان اصل فعال همه صور جسمانی شناخته شود. با اتحاد صورت جوهری جسمانی نور با ماده، نور خود را ساطع یا منتشر می‌کند و باعث اثرات خاص تر آن می‌شود. این انتشار بعدی، همان چیزی است که بوناونتورا آن را لومن می‌نامد. لومن صورت عرضی است که با هم جوهری با لوکس، به ارائه تجلی لوکس به ادراک حسی نیز کمک می‌کند.

کیهان‌شناسی بوناونتوری از طریق سلسله مراتب نور خود را نشان می‌دهد. نور بخشی جدایی ناپذیر از همه چیزهایی است که در عمل خلقت به عنوان اصلی فعال در نظر گرفته می‌شوند. نور به عنوان عنصری فراگیر، همیشه حاضر، اصیل ترین صور و امضای خدا در نظر گرفته می‌شود که در هر جنبه‌ای از آفرینش حضور دارد؛ ولی با این حال، تمام جنبه های ترکیب آن را کامل یا تعیین نمی‌کند. بوناونتورا در مورد تأثیرات نور بر حواس، به وضوح نور جسمانی را به عنوان شالوده بیرونی شناخت بصری تأیید می‌کند. نقش نور (لومن) در این است که به نقطه اشتراک واقعی بین ذهن و عین تبدیل می‌شود که در آن مطابقت نور در عین یافت می‌شود که به صورت لومن با واسطه به اندام های ذهنی می‌تابد: «برای کفایت حواس، تناظری از طرف اندام، واسطه و شیء با هم جمع می‌شود» (Bonaventure, 1996: 39). بوناونتورا در متون متعددی، شباهت های روشنی بین دید فیزیکی، دید

چنین تشابه‌هایی خدا است (Bonaventure, 2013: 368-370). در پرتو خداوندی، که نور است، ما می‌توانیم بقیه مخلوقات را درک کنیم. بوناونتورا به وضوح تأیید می‌کند که یک تشابه بین نور نامخلوق و موجوداتی که به صورت تشابه در این واقعیت شراکت دارند، وجود دارد. نور نامخلوق پایه و منبع کل تشابه است.

در انسان، این نور نامتناهی را در نفس، یعنی تصویر خدا می‌توان یافت که آینه نور خدا در آن است. این جایگاه، به انسان این امکان را می‌دهد که بیش‌ازپیش با خدایی که نور است، نورانی گردد (Bonaventure, 2016: 500-510) و علاوه‌براین، بوناونتورا تأکید می‌کند که فعالیت کامل آفرینش زمانی تحقق خواهد یافت که با شباهت نور نامخلوق ابدی کاملاً مطابقت داشته باشد.

تشابه بوناونتوری

تشابه سستی عمیق و مبحثی پویا در فلسفه، منطق، الهیات و کلام مسیحی است که ریشه‌های درخور تأملی در تفکر یونان دارد. تشابه که حد میانه‌ای بین مشترک لفظی و معنوی است، در تفسیر کتاب مقدس، روشی است برای نشان‌دادن اینکه بخش‌های گوناگون کتاب مقدس تضادی با یکدیگر ندارند. تشابه زمانی مطرح می‌شود که کلماتی مشابه در مورد خدا و مخلوقات به کار رود (توکلی، ۱۳۸۷: ۷۴-۹۶). برای مثال، ممکن است گفته شود خدا و انسان هر دو حکیم و فعال هستند؛ اما حکمت و فعال بودن خدا در سطحی کاملاً متفاوت با ما است. اگر آنها را دقیقاً به یک معنا در نظر بگیریم، ممکن است برتری بی‌پایان خدا فراموش شود و حتی

منشأ اشراق جسمانی است... (Bonaventure, 2013: 350).

در نتیجه، بوناونتورا تأکید می‌کند که نور روحانی مخلوق نقش مشابهی نسبت به موجودات علوی و نفوس بشری دارد؛ همان‌طور که نور جسمانی نسبت به اجسام فیزیکی دارد. این امر اساس متافیزیکی نظریه اشراقی بوناونتورا، یعنی نور روحانی یا عقلانی را تشکیل می‌دهد (Etcheverria, 1961: 8-12). در این قلمرو نیز باید سلسله‌مراتبی از بهره‌مندی در تشابه نور یافت. در وجود روحانی انسان، نفس به نقطه کانونی تبدیل می‌شود که در آن نور روحانی را می‌توان یافت و نفس همان تصویر خدا^۱ است (Gilson, 1955: 228-258). همان‌طور که در قلمرو فیزیکی، حس بینایی وسیله‌ای است که نور می‌تواند از طریق آن به آگاهی انسان برسد، در قلمرو روحانی، نفس است که به اصطلاح به «چشم روحانی» تبدیل می‌شود، گویی انسان قدرت و توانایی دیدن و تعمق و تأمل در نور نامتناهی را که خدا است، پیدا می‌کند (Tomasic, 1976: 493-506). به همین ترتیب، طبق گفته بوناونتورا این نور است که «جرقه» اتحاد جسم و نفس را به وجود می‌آورد (Bonaventure, 2016: 379).

نور روحانی نامخلوق

متون متعددی در نوشته‌های قدیس بوناونتورا وجود دارد که در آن خداوند به‌عنوان نور ماوراءطبیعی تأکید شده است. نور روحانی نیز مانند نور مادی، پایه و اساس خود را در امر متعالی، در نوری فراتر می‌دید. نه تنها در سطوح فردی خود واقعیت نور، بلکه بین آن سطوح نیز می‌توان یک تشابه نور واقعی را یافت. آغاز یا بنیاد هستی شناختی

می‌تواند به همه‌خدائنگاری یا وحدت وجود^۱ ختم شود؛ بنابراین، باید گفته شود الفاظ و کلمات به خدا و مخلوقات با معنایی که تا حدی یکسان و تا حدودی متفاوت است، اطلاق می‌شود و این تشابه است.

قدیس بوناونتورا نیز برای تعیین رابطه خالق و مخلوق از نوعی تمثیل کمک می‌گیرد که تشابه نامیده می‌شود (Gilson: 196-228). بوگرویل به تشابه با عنوان «روش تناسب» و به‌عنوان جنبه مرکزی دیالکتیک اندیشه بوناونتورا اشاره می‌کند (Bougerol, 1964: 77-78). بوناونتورا از چهار نوع شباهت استفاده می‌کند: اشتراک معنوی متواطی خاص^۲، اشتراک معنوی متواطی عام^۳، تشابه تناسب^۴ و تشابه اسناد^۵. دو مورد اول برای توصیف جنبه‌های خداوند در خود او در نظریه تثلیث و دو مورد دیگر برای ارتباط بین خدا و خلقت به کار می‌روند. از آنجاکه برای بوناونتورا «نور» به‌عنوان بعدی «مشترک» در تمام سطوح واقعیت در نظر گرفته می‌شود (Bonaventure, 2013: 42-45)، تشابه ابزاری است که او از آن برای توصیف مناسب‌ترین رابطه متقابل بین سطوح استفاده می‌کند و این در نظریه نور او کاملاً مشخص است. خدا منبع، پایه و اساس تشابه است و تشابه تناسب برای بیان رابطه نور مخلوق و نامخلوق به کار می‌رود که به‌موجب آن، کل ساختارش شامل قدرت فعال نور می‌شود. همان‌طور که اچورریا می‌نویسد: «تشابه پایه هستی‌شناختی خود را در نخستین چیزهای مشابه دارد که سایر تشابه‌ها در آن سهیم هستند» (Etcheverria, 1961: 4).

با ملاحظه تشابه نور که از نوشته‌های بوناونتورا مشهود است، زمینه تأیید رابطه متقابل دقیق بین تشابه نور و تشابه وجود در نظام فکری بوناونتورا وجود دارد که باعث می‌شود نظریه نور او نه تنها یک تشابه نور، بلکه یک نظریه متافیزیکی نور باشد. فیرمین هوهمن در مقاله معروفش نشان می‌دهد که در اندیشه بوناونتورا سلسله‌مراتب نور به‌شدت با ساختار سلسله‌مراتب واقعیت مرتبط است. در واقع، او تأیید می‌کند که سلسله‌مراتب نور، شالوده هستی‌شناختی سلسله‌مراتب وجود او است (Hohmann, 1936: 222-223). پایه و بنیاد دیدگاه بوناونتورا از مفهوم متافیزیکی منطقی و هستی‌شناختی وجود را باید در متافیزیک نور او یافت. هوهمن به عبارت بوناونتورا، «نور روحانی به تشابه، در خالق و مخلوق مشترک است» اشاره می‌کند و اظهار می‌دارد که این نور روحانی برای بوناونتورا نه تنها استعاره است، بلکه بیشتر به ماهیت خود وجود گره خورده است (همان: ۲۲۴). اچورریا در پژوهش‌های خود تا آنجا پیش می‌رود که تأیید می‌کند اساس متافیزیک بوناونتورا را باید در نظریه نور او جست‌وجو کرد (Etcheverria, 1961: 66). باتوجه به این مبنا، هوهمن بر ارزش وجودی نظریه نور تأکید و اشاره می‌کند که این واقعیتی است که رشته‌ای ظریف و زیبا را از طریق تجربه بشر از جهان خود، وجود روحانی درونی و تجربه‌اش از خدا به تصویر می‌کشد. نور به‌مثابه سرچشمه هرآنچه هست (برترین یا اصیل‌ترین صورت) که همه صور دیگر به آن وابسته‌اند، اصل بنیادینی است که از طریق آن هر چیزی که هست، قوه خود را (بسته به سطح واقعیتش) به فعلیت کامل می‌رساند.

1. pantheism
2. specific univocity
3. generic univocity
4. proportioned analogy
5. attributed analogy

نتیجه گیری

هدف این نوشتار، بررسی جایگاه متافیزیک نور در اندیشه قدیس بوناونتورا بود. نوشته های قدیس بوناونتورا و اشارات فراوان او به نور نشان می دهد که تا چه اندازه نور و متافیزیک آن در اندیشه او بنیادی بوده است. جهان بینی قرون وسطایی بوناونتورا، یعنی دیدگاهی خدامحور و عینیت گرایی که همواره می کوشد تا جست و جوی فلسفی حقیقت را با حقیقت غایی و وحی مسیحی تطبیق دهد، اساس تفکر وی را تشکیل می دهد. با اینکه باورهای سلسله مراتبی و دیدگاه های خدامحور نوافلاطونی در ساختار فکری بوناونتورا بسیار مهم بودند، دیدگاه های ارسطو، آگوستین و یوحنا دمشقی تأثیر مستقیمی بر عناصر خاص نظریه نور بوناونتورا داشتند. همان طور که اشاره شد، پایه و زیربنای نظریه بوناونتورا از تأیید این اندیشه قدیس آگوستین ناشی می شود که نور، نخستین واقعیت در بین واقعیت های جسمانی است که در جهان خلقت آفریده شده است. این تأیید، بوناونتورا را تشویق می کند تا نور را به عنوان عنصر اساسی کل ساختار واقعیت در نظر بگیرد. همچنین، او را به تأیید نور به عنوان نه صرفاً یک عرض، بلکه به عنوان یک واقعیت جوهری، یعنی صورتی از واقعیت سوق می دهد. بوناونتورا با امتناع از دیدن نور صرفاً به عنوان یک جسم، در یوحنا دمشقی دیدگاه قابل قبول تری از نور در واقعیت جوهری آن به عنوان صورت می یابد. او با الهام از آگوستین و نظریه عقول بذری او و پذیرش ترکیب ماده و صورت در تمام موجودات، نظریه کثرت صور را می پذیرد و اشاره می کند که نور اولین و اصیل ترین صورت تمام موجودات متناهی است که برخی بیشتر از آن بهره مند هستند و برخی کمتر.

بوناونتورا برای نور از اصطلاحات خاصی بهره می گیرد که مهم ترین آنها لوکس (ملاحظه نور با توجه به منبعش) و لومن (نوری که به شکل دایره توسط پرتوهای نورانی از مرکز منتشر می شود) است. اگرچه بوناونتورا به وضوح واقعیت نور را قبل از هر چیز به عنوان صورت جسمانی مشترک در همه اجسام مخلوق می بیند، در اندیشه او یک تشابه نور واقعی وجود دارد. اجازه می دهد که اصطلاح نور (لوکس) به تشابه در تمام سطوح دیدگاه او از واقعیت به کار رود: مادی، معنوی و الهی. هریک از این سطوح به مینا/بنیاد نامخلوق تشابه اشاره دارد (یا نمادی از آن است). این تشابه نور خود را که بسیار با تشابه وجود گره خورده، ظاهر می سازد و در بوناونتورا یک متافیزیک واقعی نور را تأیید می کند؛ بنابراین، هر آنچه هست، از طریق صورت اساسی و اولیه نور شکل می گیرد یا از آن بهره مند است. صورت نور، عنصر سازنده هستی که به صورت فعال و پویا در عمل خود را نشان می دهد، هم به فعال شدن توانایی موجود مخلوق و هم به قراردادن آن در ارتباط تنگاتنگ با موجود نامخلوق کمک می کند. در این، نور ممکن است به عنوان سنگ بنای مرکزی متافیزیک بوناونتوری تأیید شود؛ بنابراین، در سیر نوع بشر، «نور» هم وسیله و هم هدف دست یابی به بینش زیبایی شناختی است.

منابع

- کتاب مقدس (۲۰۰۲). انتشارات ایلام.
ابن رشد، محمد بن احمد (۱۳۸۷). *تهافت التهافت*. ترجمه حسن فتحی. انتشارات حکمت.
ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۶۷). *اشارات و تنبیهات*. ترجمه و شرح حسن ملک شاهی. انتشارات سروش.

- Bettoni, E. (1964). *Saint Bonaventure. Trans. Angelus Gambotese*. Notre Dame, Ind.: University of Notre Dame press.
- Bonaventure (1996). *The Reduction of Arts to Theology. Works of Saint Bonaventure*, F. Edward Coughlin, O.F.M. (eds.), New York, and St. Bonaventure University.
- (1891). *Collationes in Hexaemeron*. edd. PP. Collegii a S. Bonaventura, Quaracchi.
- (2013). *Commentary on the Sentences of Peter Lombard, Works of Saint Bonaventure*. Robert J. Karris, O.F.M. (Ed), Vol XVI, The United States: Franciscan Institute Saint Bonaventure University.
- (2016). *Commentary on the Sentences of Peter Lombard, Works of Saint Bonaventure*. Translation, Introductions, Notes J. A. Wayne Hellmann Ofm Conv, Timothy R. Lecroy, Luke Davis Townsend, Vol XVII, The United States: Franciscan Institute Saint Bonaventure University.
- Bougerol, J-G. (1964). *Introduction to the Works of St. Bonaventure*. Trans. Jose de Vinck. Paterson: St. Anthony's Guild Press.
- Copleston, F. (1955). *A History of Philosophy*. 9 vols. Westminster: The Newman Press.
- Damascene, John. *The fount of knowledge*. Derived from a Translation by Rev. G. N. Warwick of The Patristic Society.
- Etcheverria, M. T. (1961). *De Doctrina Lucis apud St. Bonaventuram*. Victoria: Graficas Eset.
- Gilson, E. (1955). *History of Christian Philosophy in the middle Ages*. New York: Random House.
- (1965). *the Philosophy of St. Bonaventure*. Paterson: St. Anthony's Guild Press.
- Hammond, Jay M., Wayne Hellmann, J. A., Goff, J. (2014). *A Companion to Bonaventure*. Leiden, BOSTON.
- Hohmann, F. (1936). *Analogia entis — analogia lucis. Wissenschaft und Weisheit*. III, 218- 227.
- Hayes, Z. (1987). "Bonaventure St.". *Encyclopedia of Religion*, ed. Mircea Eliade, Vol.2.
- Kirk, G. S. and Raven, J. E. (1957). *The Presocratic Philosophers*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Klein, J. P. (1944). *The Theory of Knowledge of Hugh of Saint-Victor*. Washington, D.C.: The Catholic University of America Press.
- الیاده، میرچا (۱۳۷۲). *رساله در تاریخ ادیان*. ترجمه جلال ستاری. انتشارات سروش.
- توکلی، غلامحسین (۱۳۸۷). *تمثیل آکویناس و مقایسه آن با کلی مشکک*. جستارهایی در فلسفه و کلام (مطالعات اسلامی سابق فردوسی مشهد)، سال چهلیم، ۸۱/۲، ۹۹-۷۳.
- حبیب‌اللهی، اکبر (۱۳۸۸). *فلسفه بوناونتورا: سلوک عشق*. انتشارات حکمت.
- راسل، برتراند (۱۳۶۵). *تاریخ فلسفه غرب*. ترجمه نجف دریابندری. جلد اول. نشر پرواز.
- ژیلسون، اتین (۱۳۹۵). *تاریخ فلسفه مسیحی در قرون وسطی*. ترجمه رضا گندمی نصرآبادی. انتشارات سمت، دانشگاه ادیان و مذاهب.
- (۱۳۷۱). *عقل و وحی در قرون وسطی*. ترجمه شهرام پازوکی. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صفاری احمدآباد، سمیه؛ شریف‌زاده، محمدرضا (۱۳۹۵). *بررسی رابطه تطبیقی واژه لوگوس از منظر هراکلیتوس و نشان چلیپا در اندیشه ایرانیان*. باغ نظر، ۱۳(۴۲)، ۵۱.
- غنی، قاسم (۱۳۸۳). *تاریخ تصوف در اسلام*. انتشارات زوار.
- فلوطین (۱۳۷۸). *اثولوجیا*. ترجمه عربی ابن‌ناعمه حمصی. ترجمه فارسی حسن ملک‌شاهی. انتشارات سروش.
- (۱۳۶۶). *دوره آثار فلوطین*. ترجمه محمدحسن لطفی، ج ۱ و ۲. انتشارات خوارزمی.
- یاسپرس، کارل (۱۳۶۳). *فلوطین*. ترجمه محمدحسن لطفی. انتشارات خوارزمی.
- Allers, R. (1952). *St. Augustine's Doctrine on Illumination. Franciscan Studies*, XII, 27-46.

- Philosophy*. Toronto: Pontifical Institute of Medieval Studies.
- Ronchi, V. (1952). *Storia Della Luce*. Firenze: Scuola Tipografica Calasanziana.
- Schmidt, M. (1976). LumiSre. Pt. III: Au moyen Sge. *Dictionnaire de Spirituality*. Paris: Beauchesne, IX, 1158-1173.
- Schumacher, L. (2011). *Divine Illumination*. Hoboken: Wiley-Blackwell.
- Thonnard, F-J. (1962). La notion de lumidre en philosophie augustinienne. *Recherches Augustiniennes*, II, 124-147.
- Tomasic, Th. M. (1976). A central Neoplatonic paradigm in Bonaventure's thought: the soul as an optic. *Miscellanea Francescana*. II, 493-506.
- Waddingus, L. (1931). *Annales Minorum*, Quaracchi. *prope Florentiam*, tomus 2, anno 1221 No. 20, p. 35.
- Maurer, A. A. (1982). *Medieval philosophy*. Toronto: Pontifical Institute of Medieval Studies.
- McInerny, R. M., Coponigri, A. R. (1963). *A History of western philosophy*. 5vols, Notre Dame, Ind.: University of Notre Dame Press.
- Miller, Ed.L. (1981). *The Logos of Heraclitus*. The Harvard Theological Review. Cambridge: University of Cambridge.
- Owens, J. (1959). *A History of Ancient Western Philosophy*. New York: Appleton-Century- Crofts, Inc.
- Patterson, R. (1985). *Image and Reality in Plato's Metaphysics*. Indianapolis: Hackett Publishing Co.
- Quinn, J. F. (1973). *The Historical Constitution of St. Bonaventure s*

